رودررو با سوژه

عباس عبدی در گفت‌وگو با «اعتماد» ابعاد آشکار و پنهان جنگ ۱۲ روزه و دوران پساجنگ را بررسی می‌کند

مردم جنگ را تمام می‌کنند

مهدی بیک‌اوغلی

آیا جنگ ادامه پیدا می‌کند یا جنگ ایران با اسراییل را باید پایان یافته تلقی کنیم؟ این پرسشی است که این روزها در هر کوی و برزنی درباره آن صحبت می‌شود. بسیاری از ایرانیان در مواجهه با هم تلاش می‌کنند پاسخی برای این پرسش بیابند. عباس عبدی، فعال سیاسی اصلاح‌طلب اما از زاویه خاصی به این پرسش پاسخ می‌دهد که با اغلب پاسخ‌های دیگر متفاوت است. عبدی در گفت‌وگو با «اعتماد» درباره این ابهام بزرگ جامعه ایرانی به این نکته اشاره می‌کند که سرنوشت جنگ نه در اختیار طرف مقابل، بلکه در زمین نظام سیاسی ایرانی است! به اعتقاد این تحلیلگر نظام سیاسی «اگر از طریق باز کردن راه برای حضور مردم به سوی موازنه قوا حرکت کند، جنگ را پایان خواهد داد.» در نقطه مقابل اگر «گامی در جهت ایجاد موازنه قوا با متجاوزان برداشته نشود، هیچ دلیلی ندارد که آنان دوباره و چند باره دست به تجاوز نزنند.» با منطق عبدی، سرنوشت جنگ نه در آن سوی مرزها، بلکه در داخل کشور و در بطن نظام تصمیم‌سازی‌های کشور و توجه به مطالبات مردم و به رسمیت شناختن سبک زندگی و بهبود اقتصاد خانوارها تعیین می‌یابد. در کنار این پرسش کلیدی عبدی در این گفت‌وگو تلاش کرده نوری به ابعاد پنهان همه مفاهیمی بتاباند که در جریان جنگ ۱۲روزه و دوران پساجنگ رخ داده است.

■ **معمولا جنگ‌ها جدا از تبعات ویرانگیر و خسارت‌بار، دستاوردهایی هم خلق می‌کنند، مثلا جنگ جهانی دوم منجر به توسعه فناورانه در غرب و دستیابی به مدلی از صلح پایدار شد. اگر قرار باشد از یک طرف آسیب‌ها و ضعف‌ها و از سوی دیگر دستاوردهایی برای نبرد ۱۲ روزه برشماریم به چه مواردی می‌توان اشاره کرد. چه از دست دادیم و چه به دست آوردیم؟**

امیدوارم گفت‌وگوی خوبی را داشته باشیم که مخاطبان عزیز «اعتماد» هم بهره‌مند شوند و طبعا نقایص و کاستی‌های آن را بر بنده می‌بخشند. پیروزی یا شکست هر دو می‌توانند هم‌زمان فرصت یا تهدید باشند. اینگونه نیست که با یک پیروزی به اوج و قله رفت و ماندگار ابدی شد، یا با یک شکست در قعر دره فرو رفت و درمانده ابدی شد. به علاوه این جنگ که تمام نشده است. چون نه صلحی رخ داده و نه حتی آتش‌بسی رسمی به وجود آمده است. فقط ترک عملیات مستقیم نظامی است. بدتر اینکه حتی مثل پیش از جنگ هم نیست، چون این تجاوزات قبح و تابوی جنگ را شکسته است. اگر موازنه‌ای هم هست که موجب آتش‌بس شده است، باید دید که در درجه اول به چه قیمتی است و در درجه دوم آیا امکان حفظ آن وجود دارد یا خیر؟ درباره برخی تبعات مثبت و منفی آن می‌کوشم که برای پرهیز از طولانی شدن به صورت مختصر توضیح دهم. هزینه‌های جنگ برای ایران شهادت بیش از هزار نفر شهروند و مصدومیت تعداد بیشتر، و در این میان علاوه بر شهروندان و کودکان و زنان و مردان تعدادی از دانشمندان و فرماندهان نظامی نیز هستند که خسارت زیادی است. تخریب زیرساخت‌های نظامی و صنعتی مرتبط با آن و مناطق مسکونی و اداری نیز از این جمله‌اند. شاید مهم‌ترین عارضه‌ای که چندان مورد توجه عموم نیست، نحوه مواجهه با این جنگ اطلاعاتی و امنیتی است که نظام سیاسی ایران را وارد مرحله پیچیده‌ای از رفتارهای امنیتی و حفاظتی خواهد کرد که هزینه بزرگی را برای نحوه مدیریت کشور بار خواهد کرد. هنوز ابعاد این مشکل روشن نیست. من در این باره تحلیلی دارم که باید جداگانه و در فرصت مناسب بگویم، خلاصه آن این است که نظام سیاسی آن‌اندازه درگیر حفاظت و امنیت خود شود که از درک واقعیت‌ها باز بماند، این چیزی شبیه زندگی چریکی در دهه ۱۳۵۰ است که آن اندازه درگیر حفظ امنیت و ارتباطات امن می‌شدند که از زندگی و فهم متعارف باز می‌ماندند. به علاوه این جنگ که تمام نشده است. چون نه صلحی رخ داده و نه حتی آتش‌بسی رسمی به وجود آمده است. فقط ترک عملیات مستقیم نظامی است. بدتر اینکه حتی مثل پیش از جنگ هم نیست، چون این تجاوزات قبح و تابوی جنگ را شکسته است. اگر موازنه‌ای هم هست که موجب آتش‌بس شده است، باید دید که در درجه اول به چه قیمتی است و در درجه دوم آیا امکان حفظ آن وجود دارد یا خیر؟ درباره برخی تبعات مثبت و منفی آن می‌کوشم که برای پرهیز از طولانی شدن به صورت مختصر توضیح دهم. هزینه‌های جنگ برای ایران شهادت بیش از هزار نفر شهروند و مصدومیت تعداد بیشتر، و در این میان علاوه بر شهروندان و کودکان و زنان و مردان تعدادی از دانشمندان و فرماندهان نظامی نیز هستند که خسارت زیادی است. تخریب زیرساخت‌های نظامی و صنعتی مرتبط با آن و مناطق مسکونی و اداری نیز از این جمله‌اند. شاید مهم‌ترین عارضه‌ای که چندان مورد توجه عموم نیست، نحوه مواجهه با این جنگ اطلاعاتی و امنیتی است که نظام سیاسی ایران را وارد مرحله پیچیده‌ای از رفتارهای امنیتی و حفاظتی خواهد کرد که هزینه بزرگی را برای نحوه مدیریت کشور بار خواهد کرد. هنوز ابعاد این مشکل روشن نیست. من در این باره تحلیلی دارم که باید جداگانه و در فرصت مناسب بگویم، خلاصه آن این است که نظام سیاسی آن‌اندازه درگیر حفاظت و امنیت خود شود که از درک واقعیت‌ها باز بماند، این چیزی شبیه زندگی چریکی در دهه ۱۳۵۰ است که آن اندازه درگیر حفظ امنیت و ارتباطات امن می‌شدند که از زندگی و فهم متعارف باز می‌ماندند. این وضعیت یک سیاهچاله امنیتی است.

دستاورد مهم و دیگر این جنگ برای ایران، رسیدن به آتش‌بس در عین تنهایی و انزوای جهانی بود. همه جهان فقط نگاه کردند، گر چه اطمینان دارم که خیلی‌ها در جهان و به دلایل گوناگون و روشن از زده شدن تل‌آویو و حیفا و... بسیار خوشحال بودند، ولی این فرق می‌کند با اینکه حس همدلی و حمایت جهانی را به دست آورده باشیم. قرار گرفتن در یک تقابل همزمان با اسراییل، ناتو (به صورت غیر رسمی) و امریکا و پایان آنچنانی آن اگر پیروزی تلقی نشود، در این مرحله شکست هم تلقی نخواهد شد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این جنگ، زنده شدن و عینیت یافتن موجودیتی به عنوان ایران نزد اکثریت قاطع مردم ایران است. این فرآیندی بود که از سال‌های طولانی آغاز شده است، بازتاب آن را در نام‌گذاری کودکان می‌توان دید که من در پژوهش خود آن را نشان داده‌ام و در سال‌های اخیر روند آن تشدید شده است. این جنگ اتفاقی بود که این گرایش را در سطح کلان عینیت و نمود داد. گویی همه منتظر فرصتی بودند که این خواست درونی خود را نشان دهند. این اتفاق مرز میان خیلی‌ها را روشن کرد. هنگامی که به رفتارهای مسوولانه خانم پرستو فروهر نگاه می‌کنیم که پدر و مادرش کاردآجین شدند و در کنار آن مواضع کسانی را می‌بینیم که پوست و گوشت و استخوان و شهرت آنان همگی از این نظام است و در جبهه اسراییل هستند به اهمیت این مرزبندی بیشتر واقف می‌شویم. آیا این جنگ موجب خواهد شد که حکومت متوجه شود که مرز میان خادم و خائن چیست؟ و حداقل از این پس خادمان به کشور را با برچسب خیانت حذف نکند و برعکس. یکی از دوستان مطلع می‌گفت که متن برخی از نامه‌هایی که از سوی دانشگاهیان در محکومیت تجاوز اسراییل و امریکا نوشته شده، از سوی استادانی است که با توجیهات گوناگون از دانشگاه اخراج یا بازنشسته شده‌اند و زخم خورده این ساختار هستند و جالب اینکه بسیاری از استادانی که از این ساختار منتفع شده‌اند حتی حاضر به امضای این بیانیه‌ها نشده‌اند. این مرزبندی عملی و به آزمون گذاشتن ادعاها برای جامعه و حکومت آموزنده است. خیلی وارد جزییات این مساله نمی‌شوم.

در این میان بزرگ‌ترین دستاورد جامعه و مردم ایران نمایش دادن رفتاری ارزشمند بر اساس متمایز کردن میان دولت‌ها و حکومت‌ها با مفهوم کلی میهن و کشور است، که می‌تواند سرآغازی جدی برای احیای رویکردی واقعی و پیشرو باشد که ایرانیان را پیرامون خود بسیج و متحد کند. رویکردی که در عزاداری‌ها (گرچه به شکل افراطی) نیز دیده شد. رفتار مدنی مردم در مواجهه با این جنگ برای ناظران سیاسی و اجتماعی بسیار غیر منتظره بود. در این جنگ شاهد پدیده‌هایی هم بودیم که می‌تواند فرصتی جدی برای حکومت جهت بازنگری در سیاست‌های گذشته باشد. سیاست‌های رسانه‌ای و امنیتی و اطلاعاتی گذشته آن می‌توانند به عنوان یک نقطه ضعف جدی تلقی شوند که آشکار شدن ناکارآمدی این حوزه‌ها فرصتی است برای بازنگری ریشه‌ای در آنها. پیشنهاد مشخص این است که حکومت اقدام به تهیه و انتشار یک گزارش ملی درباره جنگ نموده و منتشر کند و تمام نقاط قوت و ضعف موجود را به مردم خود بگوید. گمان نکند که دشمن اینها را نمی‌داند. به سخنان دبیر کل حزب‌الله لبنان توجه کنند که چقدر روشن به نقاط ضعف خود پرداخته است؟ فکر کنم که پاسخ من به پرسش اول شما خیلی طولانی شد.

■ **آقای عبدی موضوع کمبودهای ایران در حوزه رسانه در جنگ ۱۲ روزه بیشتر از هر زمان دیگری به چشم آمد. هم حاکمیت و هم مردم دیدند که خروج مرجعیت رسانه از داخل چه تبعات جبران نشدنی می‌تواند داشته باشد. برخی معتقدند مهم‌ترین ضربات بر پیکره ایران در حوزه رسانه بود. درباره این خلأ و راهکارهای جبران آن چه نظری دارید؟ چه باید بکنیم تا جدا از بخش‌های نظامی و راهبردی و اقتصادی در حوزه رسانه‌ای هم توان رویارویی در نبرد روایت‌ها را داشته باشیم؟**

همان‌گونه که گفتم نهادهای رسانه‌ای و اطلاعاتی نشان دادند که قادر به ایفای نقش و کارکرد مناسب خود در دنیای امروز به ویژه در چنین وقایعی نیستند. علت اصلی تعریفی است که از وظایف این نهادها صورت گرفته است. هنگامی که همه‌چیز را امنیتی کنیم، عملا امنیت را نابود کرده‌ایم. رسانه را هم نابود کرده‌ایم. یک نمونه کوچک آن ناتوانی ایران در تولید و انتشار خدمات هنری و تصاویری از این جنگ است که بتواند حقانیت و مظلومیت مردم ایران را در جهان بازتاب دهد. چرا؟ چون به علل امنیتی اجازه فعالیت برای این حوزه‌ها وجود نداشت. عملا حوزه هنر و عکاسی و فیلم در این جنگ به حاشیه رفته بودند، لذا ما نوعی خودتحریمی را برای خودمان پذیرفتیم. مساله و مشکل رسانه به ویژه صدا و سیما هم فقط در مدیریت آنجا نیست. این مدیریت بازتابی از نگرش کلی ساختار سیاسی به رسانه و انتظارات از آن است. از رسانه انتظار دارند که در خدمت سیاست‌های رسمی و قدرت باشد آن هم به صورت کاملا آشکار و افراطی و به ویژه روایت‌محور. در حالی که مساله به گونه دیگری است. بله پذیرفتنی است و معقول هم هست که رسانه در خدمت سیاست‌های رسمی باشد ولی باید چند شرط رعایت شود. اول اینکه این سیاست‌ها بدون حضور رسانه و بدون نقد و همراهی آن مصوب و اجرایی نشده باشد. در واقع کارگزار رسانه بیگانه با این سیاست‌ها نباشد. دوم اینکه رسانه یا رسانه‌ها بازتاب‌دهنده اکثریت قاطع مردم باشند. سوم اینکه رسانه استقلال نسبی و حرفه‌ای داشته باشد. نظام رسانه‌ای که فاقد این ویژگی‌ها باشد، رسانه نیست، بوق است. مدیریت بوق با مدیریت رسانه به کلی متفاوت است. بوق ابزاری در دست افرادی معدود برای جا انداختن و تحمیل یک روایت به کلی نادرست از واقعیت است در حالی که رسانه دنبال طرح روایت‌های موجود و مبتنی بر حقیقت و ایجاد امکان انتخاب برای مخاطب است. در بوق، مخاطب به دارنده دو گوش تقلیل جایگاه پیدا می‌کند، در رسانه، مخاطب نقش مستقیم در رسانه دارد و با دل و عقل خود با آن ارتباط برقرار می‌کند. تا هنگامی که فلسفه رسانه در این ساختار تغییر نکند، هیچ تغییر مهمی رخ نخواهد داد. بوق به این معناست که هر چه صدای خروجی بلندتر و گوش‌خراش‌تر و مستمرتر باشد، اثرگذارتر است، ولی در رسانه اصولا فریاد جایی ندارد. صدای بلندتر صدای منطقی‌تر نیست، بلکه غیرمنطقی‌تر هم هست. قبلا هم گفته‌ام نحوه استفاده ما از رسانه مدرن به سنتی‌ترین شکل ممکن است. این درد امروز و دیروز نیست. ولی امروز بیش از دیروز ناکارآمدی این نظام رسانه‌ای مشهود شده است. به نظرم این نحوه استفاده از رسانه مثل آن است که برای حمل و نقل آجر و گچ و سیمان به روستای دور دست، از فضای داخلی یک بنز آخرین مدل استفاده کنیم، کاری که باید با گاری یا حداکثر با تریلی دو چرخ بسته شده به پشت تراکتور انجام داد. راه‌حل جزیی برای اصلاح نظام رسانه‌ای وجود ندارد. باید رویکرد را نسبت به فلسفه حکومت‌داری و حقوق مردم و حاکم اصلاح کرد. اگر چنین شد، اولین بازتاب آن در نظام رسانه‌ای رسمی دیده خواهد شد. یکی از اصلی‌ترین شکست‌های ما در این جنگ شکست در جنگ رسانه‌ای بود.

■ **یکی دیگر از بحث‌های پر دامنه در دوران جنگ و پساجنگ، ضرورت تن دادن به اصلاحات بود. برخی تحلیلگران با اشاره به اینکه مردم حجت را بر حاکمیت تمام کردند، خواستار توجه حاکمیت به مطالبات مردم شدند. اما کمتر شاهد آن هستیم که درباره دامنه‌های این تغییرات و اصلاحات صحبت شود. ایران پسا جنگ اگر در مسیر اصلاحات حرکت کند چه شکل و شمایلی خواهد داشت؟ آیا مدلی از عربستان بن سلمانی در ایران اجرا می‌شود آیا نوعی بناپارتیسم در جمهوری دوم فرانسه محتمل است یا نوع دیگری؟**

واقعیت این است که مردم برای دل و اعتقاد خودشان چنین رفتاری را داشتند. مردم که با یکدیگر مشورت نکردند تا چه رفتاری را داشته باشند. قصد آنان هم تمام کردن حجت نبود. اگر باز هم چنین اتفاقی رخ دهد، برحسب شرایط بیشتر یا کمتر رفتار مشابهی خواهند داشت. اگر بازتاب‌های مثبت از رفتارشان ببینند یا به‌طور عملی تشویق شوند، طبعا بهتر رفتار خواهند کرد و اگر نه، طبعا سردتر و منفعل‌تر خواهند شد. ولی این رفتار مردم یک واقعیت و درس را به حکومت‌کنندگان نشان داد. اینکه هسته سخت قدرت مردم هستند، مردمی که هزینه می‌دهند و نه آن تعدادانک که با رانت و فساد می‌کوشند خود را هسته سخت نظام قالب کنند. آنان حتی پوسته نازک و نرم نظام هم نیستند، بلکه دقیقا رانت‌خواران مفت‌خوری هستند که از این راه ارتزاق می‌کنند. بنابراین اگر تاکنون کسانی در این توهم بودند که گروه اندکی به نام «هسته سخت» نظام وجود دارند که پای نظام می‌ایستند، اکنون باید از این توهم خارج شوند. دیدم آقای قالیباف این را گفته است و امیدوارم به تبعات آن نیز ملتزم باشد. این توهم چه آثاری داشت؟ عبور از مردم و چسبیدن به هسته پوشالی و بی‌خاصیت. پس اصلاحات چیزی نیست جز بازگشت به هسته اصلی سخت نظام که مردم هستند. هنگامی هم که می‌گوییم مردم. یعنی همان ۸۶ میلیون نفر ایرانی، بدون هیچ تمایزی. هنگامی که شعر و نوحه ایران را می‌خوانیم، یعنی ایران ظرفی است که مظروف آن همه شهروندان ایرانی هستند. باید تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را برداشت. بازگشت به مردم، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر. باید نهادها و سیاست‌گذاری‌ها و قانون‌گذاری‌ها، شفاف و تابع خواست و اراده همین مردم باشند. رسانه باید بازتاب همین مردم باشد، نه اقلیتی بسیار کوچک. مجلس باید بازتاب همین مردم باشد، نه یک اقلیت ۳درصدی، سیاست‌ها باید مطابق خواست و اراده اکثریت قاطع مردم باشد و نه اقلیت محض و... جزییات این اصلاحات اکنون مورد بحث نیست. کافی است اراده‌ای شکل بگیرد و در این مسیر حرکت شود. هر گام ولو کوچک برداشته شود، مردم همراهی خواهند کرد. مهم برداشتن گام‌های اول و دوم در یک مسیری طولانی است. مسیری که با درایت و همراهی همه باید انجام شود.

■ **همزمان با پایان جنگ، شاهد نوع خاصی از تحرکات تندروها هستیم. روزشمار تحولات پساجنگ که با سفر رییس‌جمهور به جمهوری آذربایجان برای اجلاس اکو آغاز شد تا سفر عراقچی به برزیل برای اجلاس بریکس، سپس گفت‌وگوی رییس‌جمهور با کارلسون و تلاش برای مذاکرات و... ادامه پیدا کرد، همه اینها نشان می‌دهد که تندروها در هر مرحله، فعالیت‌های دامنه‌داری را برای فشار بر دولت آغاز کرده‌اند. از ایجاد هشتگ برای عدم کفایت رییس‌جمهور گرفته تا خروج از ان‌پی‌تی و حتی گرا دادن به نتانیاهو برای ترور پزشکیان و... این تحرکات به چه معناست؟ برخی معتقدند تندروها نگران حذف خود از پهنه سیاسی در اثر تحولات پساجنگ هستند؛ بنابراین به‌سمت روش‌های انتحاری روی آورده‌اند. شما در این خصوص چگونه می‌اندیشید؟**

به نظر من تندروی‌ها به خودی خود مساله اصلی نیست. همه جا هست. آنچه که در ایران خطرناک است، چترهای حمایتی است که برای آنان گشوده می‌شود. اینکه کسی که تشت رسوای تحلیل‌های غلط او از آسمان به زمین افتاده و در عین حال پیاپی به عنوان تحلیل‌گر صدا و سیما رطب و یابس می‌گوید و طامات می‌بافد و برای کشور هزینه می‌تراشد آن هم از رسانه انحصاری رسمی، این پدیده خطرناک است. اینکه کسانی هر چه می‌خواهند می‌گویند ولی مراجع رسمی سکوت می‌کنند و هیچ برخوردی نمی‌کنند در مقابل اگر از جناح دیگر کوچک‌ترین حرفی که مورد پسند نباشد گفته شود، احضار و برخورد می‌شوند، این پذیرفتنی نیست. البته در مجموع به نظرم حکومت از آنان عبور کرده است ولی همچنان بقایای آنها در حال فعالیت هستند، آنان همچنان در حال انتقام‌گیری از مردم، دولت و حکومت به واسطه انتخابات سال گذشته هستند.

■ **اگر حاکمیت به هر دلیلی، تن به اصلاحات مد نظر اکثریت ایرانیان ندهد و به سیاق سال‌های قبل عمل کند، یعنی یک طیف اقلیت سکان هدایت ساختارهای مدیریتی و... را به دست بگیرند، طرح‌های ضد مردمی مثل حجاب و... دنبال شوند و متفکران و اندیشمندان و منتقدان بازداشت و زندانی شوند و نظارت استصوابی هم ادامه یابد چه شرایطی برای کشور پیش می‌آید؟ آیا اساسا دیگر می‌توان با مدل قبلی در عرصه سیاسی و حاکمیتی حضور پیدا کرد؟**

ماجرا پیچیده نیست حتما به یاد دارید که در زمستان ۱۴۰۱ گفتم که فقط دو سال فرصت است برای انجام تغییرات و اصلاحات. از یک طرف موازنه خارجی کشور به‌شدت به زیان سیاست‌های رسمی موجود است. هم به لحاظ اتفاقاتی که در منطقه افتاده و هم از منظر ویژگی‌های جدید جنگ که نشان داد ضربه اصلی را از این ویژگی‌ها خورده‌ایم. در ادامه نیز این عدم توازن، به‌طور قطع بیشتر خواهد شد، مگر اینکه در سیاست داخلی اتفاقی رخ دهد.

عدم توازن در داخل نیز به سقف قابل تحمل خود رسیده است. همه ناترازی‌ها در نقطه بحرانی هستند و به‌طور قطع در آینده نیز افزایش خواهند یافت. چه در اقتصاد، چه در رسانه، چه در فرهنگ و چه در جامعه و چه در سیاست. تنها چیزی که می‌توانست این جماعت اندک و «خود هسته سخت پندار» را امیدوار کند، این بود که؛ «دستی از غیب برون آید کاری بکند» که این هم معلوم شد فقط یک خیال و انتظار بود و مطابق با سنت‌های الهی نیست. به ویژه که مطابق روایات اسلامی چنین افرادی کذاب و دروغگو هستند. بنابراین ضروری است که موازنه قوای جدیدی ایجاد شود. این موازنه جز از طریق بازگشت صادقانه به مردم ممکن نیست که نیست. حتی اصلاح سیاست خارجی هم بدون بازگشت به مردم در داخل؛ ممکن نیست. چنین سیاستی موازنه قوا را در همه ابعاد تغییر خواهد داد. امکان انجام گام به گام آن نیز هست. فقط نیازمند فهم درست از واقعیت (که به نظرم به‌طور کلی محقق شده) و شجاعت کافی برای نشان دادن اراده معطوف به اصلاحات و تغییر است.

■ **در مورد صحبت‌های رییس‌جمهور با کارلسون و ارسال پالس‌های خاص تنش‌زدایی از سوی پزشکیان بحث‌های زیادی صورت گرفته است. تندروها انتقاد می‌کنند و جامعه مدنی به استقبال لحن رییس‌جمهور در این مصاحبه رفته. شما درباره این گفت‌وگو چه نظری دارید و پیام‌های رییس‌جمهور در این گفت‌وگو را چطور می‌بینید؟**

واقعیت این است که اهمیت یافتن این گفت‌وگوها به علت بی‌اهمیت و بی‌اعتبار شدن رسانه‌های رسمی در داخل است، و الا چه دلیلی دارد که ما مجبور شویم برای بازتاب دادن نظراتمان با رسانه‌های آنان گفت‌وگو کنیم؟ ولی اصل این گفت‌وگو در مجموع خوب بود، بازتاب آن در فضای مجازی نیز مثبت بود، یک پژوهش این ادعا را تأیید می‌کند. برای نظر دادن درباره جزییات آن نیازمند تأملی دوباره هستم. مخالفت تندروها نیز خیلی مهم نیست. هر کاری کنید آنان تخطئه می‌کنند، مثل داستان ملانصرالدین و پسرش است که هر جور سوار الاغ خود شدند یا نشدند، از سوی مردم تخطئه گردیدند. این افراد هم کمابیش همین هستند. نه اینکه نقدی به این مصاحبه وارد نباشد، که قطعا هست، ولی آنان اول رد می‌کنند، بعد دنبال شواهدش هستند.

■ **برخی معتقدند انسجام اجتماعی و اتحاد ملی ایجاد شده در جنگ ۱۲ روزه از جمله رفتارهای هیجانی یک جامعه است که اصولا ممکن است بلندمدت نباشد و برای استمرار و قوام آن باید مکمل‌های رفتاری ویژه‌ای را به کار گرفت. برای حفاظت از این فضا چه باید کرد؟**

رسیدن به انسجام اجتماعی و وحدت ملی را باید فراتر از این اتفاقات و رویدادها مهم دانست. همین که دیگران و حتی در داخل کسی انتظار این رفتار را از مردم نداشت، باید مورد توجه قرار گیرد. در سال ۱۳۵۹ که جنگ شد همه می‌دانستیم که اکثریت مردم چه رفتاری از خود نشان خواهند داد. بنابراین و به نظر من در پاسخ‌های قبلی هم گفتم، باید موازنه قوا به سود ایران شود و یکی از مهم‌ترین و ساده‌ترین و ارزان‌ترین و مفیدترین راه‌های تحقق این هدف بازگشت به مردم و تقویت سرمایه و انسجام اجتماعی است.

■ **فکر می‌کنید سرانجام تنش‌های ایران با اسراییل و امریکا در زمان ترامپ به چه سمت و سویی برود. جنگ در افق پیش رو را محتمل می‌دانید یا توافق را؟**

من می‌خواهم یک پیش‌بینی راهبردی مشروط کنم به نظرم اگر از طریق باز کردن راه برای حضور مردم به سوی موازنه قوا حرکت کنیم، بدون تردید این موازنه به دلایل گوناگون به سود ایران خواهد شد و این جنگ در قالب کنونی آن ادامه نخواهد یافت و به سوی شرایط عادی حرکت خواهیم کرد. ولی اگر گامی در جهت ایجاد موازنه قوا با متجاوزان برداشته نشود، هیچ دلیلی ندارد که آنان دوباره و چند باره دست به تجاوز نزنند.

■ **در پایان اگر موضوع دیگری هم مانده که مایل به طرح آن هستید بفرمایید. سپاس**

مساله مهم برای همه ما این است که ادامه وضع نه جنگ و نه صلح نه به سود کشور است و نه پایدار می‌ماند. فشار سنگینی را بر اقتصاد و روان مردم و نظام تصمیم‌گیری بار می‌کند. این را باید پذیرفت. کشور نیازمند تصمیمات جدی است. باید کمک و همراهی کرد تا نظام سیاسی این تصمیمات را بگیرد. همه ما باید در شکل‌گیری، اجرا و تداوم این تصمیمات کمک و مشارکت کنیم.

■ **جنگ که تمام نشده است. چون نه صلحی رخ داده و نه حتی آتش‌بسی رسمی به وجود آمده است. فقط ترک عملیات مستقیم نظامی است. بدتر اینکه حتی مثل پیش از جنگ هم نیست، چون این تجاوزات قبح و تابوی جنگ را شکسته است.**

■ **نظام سیاسی آن‌اندازه درگیر حفاظت و امنیت خود شود که از درک واقعیت‌ها باز بماند، این چیزی شبیه زندگی چریکی در دهه ۱۳۵۰ است که آن اندازه درگیر حفظ امنیت و ارتباطات امن می‌شدند که از زندگی و فهم متعارف باز می‌ماندند.**

■ **دستاورد مهم این جنگ برای ایران، رسیدن به آتش‌بس در عین تنهایی و انزوای جهانی بود. همه جهان فقط نگاه کردند، گرچه اطمینان دارم که خیلی‌ها در جهان به دلایل گوناگون و روشن از زده شدن تل‌آویو و حیفا و... بسیار خوشحال بودند.**

■ **هنگامی که به رفتارهای مسوولانه خانم پرستو فروهر نگاه می‌کنیم که پدر و مادرش کارد آجین شدند و در کنار آن مواضع کسانی را می‌بینیم که پوست و گوشت و استخوان و شهرت آنان همگی از این نظام است و در جبهه اسراییل هستند به اهمیت این مرزبندی بیشتر واقف می‌شویم.**

■ **بزرگ‌ترین دستاورد جامعه و مردم ایران نمایش دادن رفتاری ارزشمند بر اساس متمایز کردن میان دولت‌ها و حکومت‌ها با مفهوم کلی میهن و کشور است که می‌تواند سرآغازی جدی برای احیای رویکردی واقعی و پیشرو باشد.**

■ **یک نمونه کوچک کمبودهای رسانه‌ای، ناتوانی ایران در تولید و انتشار خدمات هنری و تصاویری از این جنگ است که بتواند حقانیت و مظلومیت مردم ایران را در جهان بازتاب دهد. چرا؟ چون به علل امنیتی اجازه فعالیت برای این حوزه‌ها وجود نداشت.**

■ **مدیریت بوق با مدیریت رسانه به کلی متفاوت است. بوق ابزاری در دست افرادی معدود برای جا انداختن و تحمیل یک روایت به کلی نادرست از واقعیت است در حالی که رسانه دنبال طرح روایت‌های موجود و مبتنی بر حقیقت و ایجاد امکان انتخاب برای مخاطب است.**

■ **اگر از طریق باز کردن راه برای حضور مردم به سوی موازنه قوا حرکت کنیم، بدون تردید این موازنه به دلایل گوناگون به سود ایران خواهد شد و این جنگ در قالب کنونی آن ادامه نخواهد یافت و به سوی شرایط عادی حرکت خواهیم کرد.**